

پیشینه نام های جغرافیایی کهن ایرانی

هاجر عطائی^۱، ثریا عطائی^۲

۱. دانشجوی مقطع کارشناسی رشته جغرافیای انسانی (گرایش شهری)، دانشگاه پیام نور واحد قره آغاج

Ataee_hajar@yahoo.com

۲. دانشجوی مقطع کارشناسی رشته جغرافیای انسانی (گرایش شهری)، دانشگاه پیام نور واحد قره آغاج

Afag_88@yahoo.com

چکیده:

نام های جغرافیایی معرف فرهنگ و علایق جوامع انسانی و بازتابی از آنها در محیط های جغرافیایی هستند، در حقیقت جوامع انسانی در انتخاب نام برای پدیده های انسان ساخت و طبیعت ساخت از گنجینه های فرهنگی، تاریخی و باورهای خود وام می گیرند. به ندرت مشاهده می شود که نام مکانی در پشت سر خود فاقد فلسفه وجودی باشد. نام های جغرافیایی در معرفی فرهنگ، رویدادها و باورهای مردم ساکن در واحدهای مختلف مؤثر هستند که می توان از آن ها به عنوان یکی از کلیدهای کشف واقعیت های تاریخی مناطق مختلف سود جست. ایران نیز به عنوان یک واحد جغرافیایی از این امر مستثنا نمی باشد. این واحد از نظر مباحث تاریخی برای روشن کردن واقعیت های فرهنگی و جغرافیایی خود درگیر برخی نظریات متعارض است، نام های جغرافیایی برای رفع برخی ابهامات و کشف واقعیات تاریخی منطقه می تواند کارایی بسزایی داشته باشد.

واژه های کلیدی: پیشینه، نام جغرافیایی، ایران، وجه تسمیه

مقدمه

نام های جغرافیایی به عنوان عناصری نسبتاً پایدار در معرفی سرگذشت و تاریخ سرزمین ها به حساب می آیند. از آن جا معمولاً در پس هر نام جغرافیایی، گنجینه ای از پیشینه ی تاریخی و فرهنگی ساکنان آن محدوده ی جغرافیایی وجود دارد، می توان گفت این نام ها به عنوان آثار باستانی معنوی در رمزگشایی و بازساخت هویت اصیل هر مکانی مورد استفاده قرار می-گیرند. در صورتی که این ابزار ارزشمند، عاری از انگیزه های شخصی و سیاسی باشد، می تواند به عنوان یکی از بهترین راه های کشف حقایق علمی در حیطه ی تاریخ، جغرافیا و فرهنگ، مورد استفاده قرار گیرد.

نام های جغرافیایی علیرغم پایداری نسبی تحت شرایطی دچار تغییر و تحول می گردند، برخی از تغییرات مربوط به آوانگاری اسامی می باشد، مانند کلمات آذربایجان و اردبیل که تغییر یافته ای از آتروپاتگان و آرتاویل هستند. نوع دیگر از تغییر، تحت تأثیر شرایط اجتماعی، سیاسی هر منطقه صورت می گیرد. بدین ترتیب که گاه در پی تحولات جمعیتی یا سیاسی برخی تغییر نام ها به صورت طبیعی و تدریجی صورت می گیرد. با این دسته از تغییرات گاه آوایی و بیشتر مفهومی و زبانی می باشد، اما معمولاً عاری از اجباری خاص بوده و یا دست کم چنین به نظر می رسد. دسته سوم از تغییر نام ها، حالت دستوری داشته و از بالا به پایین و تحت تأثیر ایدئولوژی های سیاسی حاکم و معمولاً به دور از منطق علمی و بدون توجه به پیشینه تاریخی القاء شده و در پی اهداف خاص خود می باشند. مانند تغییر نام های دوره رضاشاه، از قبیل تغییر نام ارومیه به رضائیه، تیکان تپه به تکاب، دزدآب به زاهدان، استرآباد به گرگان و ... که به خاطر سیاست های همانندسازی صورت گرفته بود.

روش تحقیق این مقاله از نوع توصیفی می باشد که در آن با استفاده از برخی منابع نام های جغرافیایی استخراج شده و مورد بررسی قرار گرفته است.

پیشینه نام جغرافیایی ایران

واژه ایران (به پارسی باستان «اَئیریه‌نا»، به پارسی میانه: Eranshahr.svg، تلفظ با یای مجهول: ĒRĀNŠAHR)، و برگرفته از کلمه «آریانام خَشْتِرام» و به معنای «سرزمین آریاییان» است که در گذر زمان به ایرانشهر و سپس در دوره ساسانی به ایران تبدیل شده است.

واژه «آریا» در زبان های اوستایی، پارسی باستان و سانسکریت به ترتیب به شکل های «اَئیریه»، «آریه»، و «آریه» به کار رفته است. همچنین در زبان سنسکریت «آریه» به معنی سَرور و مهتر و «آریکه» به معنی مَرِد شایسته بزرگداشت و حرمت است و آریایی به زبان اوستایی «اَئیرین» و به زبان پهلوی و پارسی دری «ایر» خوانده می شود و ایرج به زبان آریایی است. ایر در واژه به معنی «آزاده» و جمع آن «ایران» به معنی «آزادگان» است.

«ایران» در واژه به معنی «سرزمین آریاییان» است و مدت ها پیش از اسلام نیز نام بومی آن ایران، اِران، یا ایرانشهر بود، البته از ۶۰۰ سال پیش از میلاد تا ۱۳۱۴ (۱۹۳۵) در میان اروپاییان با نام «پرشیا» شناخته می شد. که در سال ۱۳۱۴ در شرف تأسیس جامعه ملل با درخواست رسمی رضاشاه پهلوی همان نام بومی کشور (ایران) در عرصه جهانی هم به کار برده شد. نام «پرشیا» همچنان برابر نام ایران است و در زبان های اروپایی به دلیل سابقه تاریخی - فرهنگی اش کاربرد دارد، اما در اخبار سیاسی بیشتر نام ایران به کار برده می شود.

نام های جغرافیایی کهن برخی از شهرها و روستاهای ایران

نطنز: معنی لفظی نام نطنز (که ظاهراً کسی در باب آن سخن نگفته است): سمعانی نیز در کتاب "انساب" همانند یاقوت در کتاب معجم البلدان، نطنز را "بلیده" یعنی شهر کوچکی از توابع اصفهان خوانده است. از اینجا معلوم میشود که این نام ترکیبی از واژه های اوستایی "نا" یا "نه" (حرف نفی) و "تنج" (که علی القاعده صورتی از تنز/طنز می باشد) به معنی بزرگ و نیرومند بوده و در مجموع آن به معنی "شهر نه چندان بزرگ و گسترده" (بلیده) می باشد.

رغه یا رثوخوا به لغت اوستایی به معنی دارای چشمه با شکوه است.
نام فصیح کهن اربسمان این شهر در لغت پهلوی به معنی "جای بافتن ریسمن و پارچه" است. به نظر می رسد نام شهر تنکابن مازندران نیز ریشه در همین واژه اوستایی تنج داشته و در مجموع به معنی دارای آبهای فراوان بوده است.

ری: ری در لغت به معنای شهرسلطنتی است. ساکن و اهل ری را رازی می نامند. همچنین شیخ ربوه دمشقی (متوفی ۷۲۷ هـ) نوشته است: از ری به معنی نیکویی یاد شده است. همچنین (راج) یا (راک) از نامهای ری به معنای مشعشع است. ری در تاریخ پرسابقه خود، اسمها و لقبهای متعددی را داشته است که در هر دوره به مناسبتی با یکی از این نامها خوانده می شده.

اقلید: این نام را می توان صورت پهلوی نام پارسی مرکب "اگری ده" یعنی روستای دارای آتشکده شمرد. علی القاعده حرف "ر" اوستایی در پهلوی به "ل" قابل تبدیل بوده است.

میناب: از آنجاییکه نامهای کهن شهر میناب جنوبی هرمز (هرمزد) و تیوآب میناب (دارای رود مینوی توانا) بوده و در اعصار پیش از مغول مرکز تجاری بزرگ جنوب ایران با جهان خارج؛ لذا نام رود میناب (آرامیس خبر نثارخوس دریانورد یونانی اسکندر، اهورامزدا ی باستانی) به معنی رود دارای آب مینوی بوده است. می دانیم شهر بزرگ دیگری که در جنوب ایران نامش از هرمزد مشتق شده همانا رام هرمز شهر مردم اوخسیان (بختیاریهایی باستانی) است. نامهای کهن شهرهای بزرگ مجاور میناب یعنی بندرعباس یعنی سورو و جرون (نام قدیمی جزیره هرمز) را به ترتیب می توان به معنی محل جشن و سرور یا محل لباس یا تورماهیگیری سالو و جایگاه گود و پائینی گرفت. ظاهراً نام همین شهر سورو (بندرعباس) است که در لشکرکشی های اسکندر، سالمونت (دارای نوعی تور/لباس سالو) ذکر شده است.

کلیدر و کلیدر: نامهای این دو شهر و قصبه را که اولی به واسطه قهرمان ملی آذربایجان و ایران یعنی بابک خرمدین و دومی توسط رمان معروف محمود دولت آبادی معروف شده است به ترتیب مرکب از کلی (کاری، بزرگ و مقاوم) و ور (قلعه)، کلی (کاری) و در می باشند یعنی اولی نام خود را از همان قلعه بابک (بذ، بل باستانی، یعنی دژ) گرفته است همانکه در اساطیر آذری کوراوغلو (=فرزند کورش که تخلص بابک خرمدین حماسه سرا و تنبورنواز بوده) به شکل شأنلی بل (یعنی قلعه باشکوه) یا چملی بل (یعنی قلعه مه آلود) آمده است.

اَوَز: نام این شهرک استان فارس را که به ظاهر لغتی عربی به معنی محل نگهداری غاز و مرغابی است می توان در زبانهای کهن ایرانی به معنی "شهر مردم بی نیایش یا بدون رهبردینی" معنی نمود. دارا بودن زبان ایرانی فارسی ولی سنیگری غالب مردم این شهر گواه این معنی ایرانی کهن آن است.

بسطام (ویست خم): این نام را به معنی شهر یا روستای دارای آتشکده بزرگ معنی کرده اند. قصبه بسطام آذربایجان غربی در نزدیکی خوی نزدیک محل دژ اوارتویی روساهینی (یعنی شهر رؤسا) بوده که بنا به کتب پهلوی

این بتکده کنار دریاچه چیچست (اورمیه) به فرمان کی آخسارو (کیخسرو، هوخشتره، منهدم کننده امپراتوریهای مقتدر اورارتو و آشور) ویران گردید و در کنار آن آتشکده ای (بسطامی) ایجاد شد. دکتر محمدجواد مشکور در باره تاریخچه این بسطام می آورد: سنگنبشته ای از پادشاهان اورارتویی در ده بسطام از دهستان چاپار، بخش قره ضیاء الدین از توابع شهر خوی که در دوکیلومتری جاده شوسه خوی قرار دارد به خط و زبان اورارتویی در شانزده سطر پیدا شده که اکنون در اداره فرهنگ ماکو نگهداری میشود. این نوشته به فرمان روسای دوم پسر آرگیشتی دوم (۶۸۰-۶۴۶ ق.م) نوشته شده و ترجمه آن از این قرار است: "رؤسا پسر آرگیشتی این معبد بلند را برای خالدي خدای (اورارتو) برپا کرد. به نیروی خالدي، رؤسا پسر آرگیشتی سخن می گوید. این روستا خالی بود و چیزی در اینجا برپا نشده بود. همان طور که خالدي به من فرمان داده است. من در اینجا بنا ساختم، و اینجا را شهر رؤسا نامیدم. رؤسا پسر آرگیشتی گوید: کسی که این سنگنبشته را منهدم کند و به آن زیان رساند یا آن را بشکند خالدي خدای (اورارتو) او را به وسیله خدای هوا و خدای آفتاب و خدایان دیگر بر خواهد انداخت و در زیر آفتاب نامی از خود نگاه نتواند داشت. منم رؤسا پسر آرگیشتی شاه نیرومند، شاه کشورها، شاه کشور بیای نی (اورارتو) شاه شاهان، سرور شهر توشپا."

چورس (چو-رس): نظر به موقعیت راههای ارتباطی این روستای شمال خوی می توان کلمه ای مادی (اوستایی) به معنی روستای واقع بر سر چند راهی معنی نمود.

سمنان: نظر به نام منطقه ای با نام بسیار قدیمی اسفنجان (سپنژان) در جنوب سمنان اولاً معلوم میشود نام سمنان از تلخیص و تحریف همین نام عاید شده است. در ثانی خود کلمه سفنج هم می توان به معنی سه ضرب در پنج و هم به معنی سی ضرب در پنج گرفت که عدد صد (هکتوی یونانی) در میان آنها قرار می گیرد و این خود نشانگر آن است که شهر گم شده هکاتوم پلیس (صد دروازه) از پایتختهای دوره اشکانی در استان سمنان، خود همین ناحیه شهر سمنان بوده است که ایرانشناسان در این راه به خطا متوجه شهر معروف دیگر این استان یعنی دامغان (محل پرورش دامها) شده اند که نام قدیمی دیگرش گومش (یعنی دارای دامهای بزرگ، یا جای پرورش دامها) بوده است که این دو نام آن نه نشان از قرابت با شهر صد دروازه بلکه نشان از غرابت با نام این پایتخت معروف اشکانیان دارند.

سبزوار: نظر به معنی لفظی نام سبزوار این شهر باید همان راسمینا (موطن سبزه زاران) خبر منابع یونانی باشد که در ناحیه باستانی بیهق (یعنی دارای بهه تلخ) واقع شده است.

بجنورد: نام این شهر را در لغت پهلوی می توان به معنی "دژ اصلی" گرفت.

بیرجند: نام این شهر را می توان مأخوذ از نام اوستایی بئورجند یعنی دارای هزار سپاهی به شمار آورد.

جاجرم: این نام را با توجه به مطالب جغرافی نویسان دوره اعراب در مورد این شهر، می توان لفظی اوستایی به معنی دارنده علف زهردار گرفت.

طبس: به معنی جایگاه گرمای زیاد می باشد.

قاین و قاینات: نام این منطقه که مارکوپولو به صورت تونوکاین آورده به لغت اوستایی به معنی دارای کشاورزی شایسته می باشد.

قوچان: که صورت اصلی آن خوبوشان (جایگاه زندگی خوب) بوده، می توان مأخوذ از خوشان (جایگاه خوب) دانست.

نیشابور: به معنی شهر دارای کاروانسراهای فراوان است چه نامهای کهن آنجا یعنی اپارنی (ابر نیسایه) و پرتو نیسایه (نیسای نیرومند) گواه آن است.
نیسایه (به معنی جای آسودن کاروانها) همچنین نامی بر شهرهای نخجوان، نهاوند و میمنه بوده است.

اصفهان: این نام را به غلط مرکز سپاهیان اسب سوار معنی نموده اند چه کلمه سپ در اوستا مغلوب کردن بوده و نام سپاهان مترادف با نام قدیمی دیگر آن جی به معنی پیروز می باشد. هرتسفلد به درستی نام باستانی این شهر را همان انشان یعنی شهر فرمانروا آورده است که همچنین نامی بر ناحیه حکومتی پارسها یعنی ایالت پارس بوده است. مسلم به نظر می رسد شهر پاشری کتیبه های آشوری که نزدیک این شهر قرار داشته و در لفظ پهلوی به معنی بهترین و عالی ترین و بالایی است نام مترادف قدیمی تر شهر فریدن اصفهان (پردان، پردیکای کهن) بوده است و از همین معنی است که عبارت معروف اصفهان نصف جهان پدید آمده و بیرون تراویده است. گفتنی است در جوار خود شهر جی (گابان کهن) یعنی شهر زاینده رود یا گابن (پایتخت)/گابه (جایگاه نیک) شهرکی تا عهد تسلط اعراب به نام سارویه یعنی جایگاه سرور خوانده می شده است. از سوی دیگر می دانیم این همچنین صورت قدیمی نام شهر ساری مازندران بوده است.

اردهال: نام این قصبه باستانی کاشان و محل مزار سهراب سپهری را به لغت پهلوی و کردی می توان محل نهال مقدس معنی نمود. لابد همین نهال مقدس باستانی است که با یک امامزاده جایگزین شده است. دراین رابطه نام ناحیه اردل چهارمحال و بختیاری را می توان ناحیه درختان قدسی معنی نمود. اران: نام این شهرک شمال شهر کاشان به معنی جایگاه ار (به کردی یعنی آتش) است. نامهای کهن منطقه جمهوری آذربایجان کنونی یعنی اران، آلوانیا، آگوان و اردان هم جملگی به همین معنی بوده اند از اینجاست که نام آنجا در کتاب پهلوی شهرستانهای ایران، به عنوان شهرستان آذربایجان واقع در سمت ولایت آذربایجان معرفی شده است. قابل توجه است که نام نیای اساطیری مردم این جمهوری در نزد موسی خورنی مورخ ارمنی عهد قباد و انوشیروان، اران خردمند آمده است که همان ده ده قورقود اساطیر آذری است که نامش هم به معنی پدرآتش مقدس و هم به حامی حیوانات وحشی است. زبان آذری هم که نویسندگان عرب و ایرانی به عنوان زبان مردم ولایت آذربایجان ذکر کرده اند نه زبان پهلوی سابق آنجا بلکه همین زبان ارانی (= آذری) پوده که بعد از آمدن اسلام به تدریج جانشین زبان در حال احتضار پهلوی معرب این سرزمین گردیده است.

رشت: از آن جائیکه نام رشت در کتاب حدودالعالم که به سال ۳۷۲ هجری قمری نگارش یافته با صفت ناحیه بزرگ آمده است، لذا معلوم میشود که نام آن مأخوذ از صفت عالی/ تفضیلی کلمه اوستایی رثو (یعنی با شکوه) بوده و در مجموع به معنی شهر بزرگتر می باشد.

ماسوله: این نام به زبان کردی/ سکایی به معنی دارای رودخانه پرماهی است چه رودخانه آن نیز به همین نام است.

ساوجبلاغ (مهاباد): در کتیبه های آشوری به هنگام شرح لشکرکشیهای آشوریان به سمت جنوب آذربایجان غربی کنونی (ماننای عهد باستان، به معنی محل پرستش ماه) از سه ناحیه نیک ساما و سورگادیا و آری دو اسم برده شده اند که با توجه به جایگزینی مترادفها و تبدیل حروفات اسامی هموزن و هم قافیه به ترتیب با سائین قلعه (شاهین دژ) و ساوجبلاغ (مهاباد) و نقده (نکوده) قابل تطبیق می باشند؛ چون به نظر می رسد بعدها نام سورگادیا علی القاعده با حذف شدن حرف صامت "ر" میان آن به معنی محل نورانی گرفته شده است، چون بدین ترتیب آن مترادف نام پهلوی و اوستایی کردستان یعنی سئوکستان میگردد که بنا به کتب پهلوی محل آن در سمت کنگ دژ افراسیاب (فراسپ، تخت سلیمان) و در مجاورت ایرانویج (شهرستان مراغه و حوالی آن) یاد شده است. از این قرار معلوم میشود که نام آذری کهن مهاباد نه سووک بلاغ (یعنی دارای چشمه آب سرد) بلکه سئوک بلوک یعنی ترجمه سئوکستان یعنی سرزمین کیمریان کردوخی (خاندان پیران ویسه اوستا و شاهنامه) بوده است. می دانیم تحت این نام مردم این منطقه برادران خونی و نژادی مردم ایرانویج (ایران مرکزی و اصلی) یعنی اهالی شهرستان مراغه و حوالی آن به شمار آمده است.

خارک و خارکو: نام این جزیره ها را چنانکه جلال آل احمد اشاره کرده می توان به معنی صخره بزرگ و صخره کوچک گرفت. پلینی بزرگ و استرابون نامهای کهن خارک را به ترتیب به صور آراکیا (خورساگیا) و ایکاره (آیوخاره) آورده و گفته اند که در آن کوهی بزرگ (صخره ای بزرگ) قرار دارد. پس، نامهای خار و خارکو را در زبانهای کهن فلات ایران اوستایی و لغاتی ایرانی که در زبان ترکی آذری محفوظ مانده می توان به ترتیب به معنی "صخره بزرگ و مستحکم" و "دارای صخره فراوان یا رسا" به شمار آورد. منابع کهن آشوری نام جزیره خارک را به صورت نیدوگتی ذکر کرده و مکان آنرا در سمت سرزمین دیلمون یعنی بندر دیلم آورده اند. نظر به قرائن لغوی عربی این نام به همان معنی خارک (صخره) است. بنا به خبر نثارخوس دریا سالار اسکندر این مناطق در آن عهد باستان بسیار آباد بوده اند. نام دیلمون به بحرین دورافتاده و نه چندان با اهمیت آن عهد نیز اطلاق میشده، اختصاص این نام صرفا به بحرین در نتیجه عدم در نظرگیری شرایط آب و هوایی مرطوب و سرسبز غالب نقاط فلات ایران در عهد باستان پدید آمده است. گفتنی است نام دیلمون را در زبانهای سامی می توان مرکب از کلمات دیل (دیر، معبد) و مون (آبها) به شمار آورد. در مجموع یعنی سرزمین ایزد معبد آبها یعنی انکی. اما ظاهرا نام سرزمین دیلم (گیلان باستان) همچنین به معنی سرزمین جنگلهای تاریک و سیاه و مه آلود بوده است. در تأیید این نظر باید گفت که فردوسی در شاهنامه جنگلهای مازندران و گیلان را تحت نام تمیشه یعنی بیشه تاریک آورده است و کتیبه های سومری مشعرند که پادشاهان سومری در هزاره سوم پیش از میلاد برای معابد خود چوب را از دیلمون وارد می نمودند. صادرات دیگر دیلمون به سومر عبارت بوده است از مس، تسبیح سنگی، سنگهای قیمتی، خرما و سبزیجات

که نشانگر محصولات نواحی جنوب فلات ایران در عهد ما قبل ورود آریائیها می باشند. جالب است که نام جزیره خارک در اسطوره سومری تیلمون (دیلمون) در رابطه با الهه نین خورساگ (الهه سرزمین سنگی) به صورت خورساگ (سرزمین سنگی) ضبط شده است. جالب است که کلمه تیلمون را می توان تپه واقع در آب (جزیره) معنی نمود لذا این واژه می توانست نام عامی بر جزایر معروف خلیج فارس از جمله خارک، بحرین و کیش بوده باشد. نام بندر کهن و معروف این منطقه یعنی شهر ویران شده سیراف در کتاب پهلوی بندهش سرووا آمده و محل ور اساطیری زیر زمینی ایرانیان به شمار رفته است.

کیش: این نام به لغت ایرانیان جنوبی به معنی مقنعه زن است، نام قدیمی آن را که نثارخوس آن را "آرا- راکتا" آورده، به سادگی می توان به معنی "دارای رختها و کالاهای فراوان و رسا" گرفت. بر این پایه نام بندر سیراف را که در نزدیکی این جزیره در سواحل خلیج فارس قرار داشته است باید لغتی سامی شمرد از ریشه کلمات عربی صراف یعنی صیراف که به معنی محل خرید و فروش کالا است. چنانکه می دانیم نام برخی دیگر از جزایر خلیج فارس لااقل از عهد تسلط مسلمین به عربی است که از آن جمله است نام قشم که به لغت عربی می توان آن را جای شکستن برگ خرما و یا شاخه درختان برای بافتن و یا تغذیه دامها گرفت. در دوره اسکندر هنگام سخن از منطقه بندرعباس (سورو) نامی از هرمیرزاد (بندر خمیر) به میان آمده و در همین دوره هنوز هرموز کهنه (در جنوب میناب) که در سفر نامه نثارخوس سردار اسکندر «هور موز» (ارموز) آمده، آباد بوده و این سردار در سفر دریایی خود وارد آن شده و خبر موفقیت خود را به اسکندر رسانده است. نثارخوس در آن حوالی همچنین از جزیره ای غیر مسکونی به نام بارکانا یا آوارکانا (جایگاه بدون سکنه) نام می برد که با جزیره لارک قابل تطبیق است. نثارخوس علاوه بر بندر هرمز در سواحل خلیج فارس همچنین از بنادری به نامهای دیلمون، تائوکه، گوگانه (که به اشتباه با بندر لنگه مقابله گردیده) و آپستانه نام برده است که به ترتیب با بنادر دیلم، طاحونه، کنگان و بستانه مطابقت دارند.

هنگام: نام این جزیره به پارسی هخامنشی به صورت هنگ کام به معنی دارای آسایش و رفاه فراوان است. از اینجا معلوم میشود این همان جزیره کامتینای واقع در مسیر راه نثارخوس دریا سالار اسکندر مقدونی بوده که آریان از آن نام برده است چه این نام نیز به پارسی کهن به معنی توانای فراهم کننده کامروایی و رفاه می باشد. برخی به اشتباه این جزیره خبر آریان را به حدس با کیش مقابله نموده اند.

گناوه: از آنجاییکه حمدالله مستوفی در نزهت القلوب نام بندر گناوه را شاذکان ذکر کرده، لذا این نام باید مرکب باشد از کلمات پهلوی جینا (جا) و وه (خوب) یعنی در مجموع آن به معنی جایگاه خوب است.

استهبان: نظر به این که ابن بلخی از عظمت قلعه استهبان و شهرک پر درخت و پر میوه با آبهای روان آن یاد کرده می کند لذا نام این شهر باید مرکب از کلمات پارسی و اوستایی استه (نیرومند، محکم) و بان (محل نگهداری، دژ) بوده باشد.

کائین کبه: که نام ویرانه آتشکده مهمی در جوار ۸ کیلومتری جنوب شرقی مراغه است که در لغت پهلوی/عربی به عبارتی پهلوی معرب آذربایجان عهد اعراب به معنی آتشکده شاهی است. از آنجاییکه آن در محلی به نام

کاراجیک (جایگاه جنگجویان) و همچنین نزدیکی روستایی با نام قابل توجه علمدار واقع گردیده است. معلوم می گردد که این همان آتشکدهٔ آذرگشنسب معروف عهد باستان بوده است که آتشکدهٔ شاهان و سپاهیان بوده است و این به غیر از آن آتشکده شهر شیز (تخت سلیمان) بوده است که به نام ما گشنسب (یعنی آتشکدهٔ آذرگشنسب بزرگ) بوده که از عهد انوشیروان بدین نام مسمی گشته بود. خود آتشکدهٔ آذرگشنسب که استاد ابراهیم پورداود به درستی بنا به اسناد تاریخی جای آن را در همین حوالی بین شهر مراغه و کوه سهند دانسته است بسیار باستانی بوده است و بنا به گواهی تاریخ از عهد کی آخسارو (هوخشتره، کیخسرو) به یادگار مانده است. ویرانهٔ این دارای سنگهای درشت و نه چندان خوب تراش یافته است که رویشان با آجرهای لعابدار رنگی و همچنین با نقش و نگار ماه و ستارگان تزئین شده است. گویا اخیراً به هنگام ایجاد راه از مراغه به سوی روستاهای واقع بین مراغه و کوه سهند چیز زیادی از این یادگار کهن عهد اقتدار ایرانیان بر جای باقی نمانده است. بنا به شواهد و قرائنی که از مندرجات اوستا به دست می آید این آتشکده اختصاص به ایزد جنگ و خورشید آریائیان یعنی اهورا میثره (مهر) داشته است چه از سویی خود نام آتشکده یعنی آذرگشنسب (یعنی آتش انبوه سپاهیان) گواه صادق این معنی است. نگارنده شکی ندارد که همین ایزد آریایی بوده که تحت نام یهوه صباوت و موسی از میتانیان درون اتحادیه هیکسوسها (پادشاهان شبان نزد یهود به یادگار مانده است چه این دو نام در اصل به ترتیب به معنی اهورای لشکریان و میثه (میثره، یعنی ایزد عهد و پیمان) می باشند. می دانیم که هیکسوسها حدود یک قرن مصر سفلی را در تصرف خود داشته اند ولی بعد از مصریان مصر علیا شکست یافته و به فلسطین رانده شده بودند. ناگفته نماند در نزدیکی مکان این آتشکدهٔ مخروبهٔ شهرستان مراغه کوهی به نام هرا (محل نگهداری) وجود دارد که در اوستا محل مخصوص ایزد مهر به شمار رفته است همانکه در شاهنامه محل عبادت هوم عابد در واقع سپیتمه جمشید پدر زرتشت به شمار رفته است. اصلاً هرا و هروم و برزه و رغه زرتشتی نامهایی بر شهر همین آتشکدهٔ آذرگشنسب بوده اند. به هر حال چنین ارتباطی هم وجود داشته است آتشکدهٔ شهر ریوند خراسان یعنی آذر برزین مهر که اختصاص به طبقهٔ کشاورز و کارگر و اهل حرفه پیدا کرده بود با ایزد جنگ و خورشید ایرانیان باستان یعنی میثره (میثه، مهر). اما ظاهراً آتشکدهٔ آذرفرنبغ یا آذر خروه اختصاص به ایزد خاص آتش و طبقهٔ موبدان یعنی ائیریامن ایشیه داشته است. چنانکه آتشکدهٔ بلخ یعنی ونابک که اکنون مزارشریف نام گرفته ویژهٔ ایزد رعد و برق و جنگ یعنی ورثه غنه یعنی بهرام به شمار می رفته است. سناباد: یعنی نام کهن مشهد به زبانهای کهن ایرانی به معنی محل شستشو و غسل و وضو می باشد.

بابل: نام این شهر که به صورت ابابیل (گروه پرندگان) به قرآن راه یافته است، در اصل ابابال (بابال) بوده که نام ایرانی شهر بابل (مامطیر) و رودخانهٔ آن یعنی باول بوده است. نام ابابیل به توسط نام وهریز (خوب ریز) سردارمازندرانی انوشیروان و همراهان همولایتی وی که لشکریان فیلسوار حبشی (ابافیل) را در یمن شکست دادند وارد قرآن شده است. خود نام وهریز به صورت فهریز (یعنی ریزندهٔ سنگ مغزشکن) اسطورهٔ عام الفیل مسلمین را که گویا مقارن با میلاد محمد بوده، پدید آورده است. مسلم به نظر می رسد زال پرورش یافته در آشیانهٔ مرغان (شین مرغو) یعنی ثریتهٔ اوستا نه اهل همین شهر بابل بلکه اهل شهرک آلاشت مازندران (به مازندرانی/ کردی یعنی آشیانهٔ عقاب) بوده است.

آمل: این شهر بسیار کهن مازندران در زبانهای ایرانی به معنی محل نگهداری و محافظت دامها می باشد. می دانیم هفتخوان رستم/ گرشاسپ با همین شهر مربوط است. واقعه تاریخی بسیار مهم که در عهد باستان در اتفاق

افتاده این بوده است که خشتریتی (کیکاوس) مقرش کارکاشی (کاشان) را در مقابل هجوم آشوربانیپال خالی کرده و به همراه روسای قبایل ماد به شهر دوردست آمل مازندران روی می آورد. آشوربانیپال خود برای فتح مصر عازم آن کشور گشته و سردار خود رئیس رئیسان شانابوشو را در رأس جمع کثیری از نیروهای آشوری برای مذاکره و تسلیم خشتریتی به سوی شهر آمل مازندران روانه می سازد که در آنجا در پای حصار شهر آمل توسط آترادات پیشوای سکائیان آماردی غافلگیر گشته و قتل عام می شوند و ماد در مقابل آشور به استقلال می رسد. در واقع کشور ایران برای نخستین بار در تاریخ تشکیل میگردد.

سرپل ذهاب: کتیبه های بابلی عهد حمورابی از برخورد سیاسی و نظامی حمورابی قانونگذار معروف بابلی با ملکه منطقه ناوار (نامرو، حوضه رود دیاله) سخن گفته اند. مسلم به نظر می رسد اسطوره یهودی و مسیحی واسلامی سلیمان قانونگذار و ملکه صبا در اصل مربوط به همین دو نفر بوده، که بعداً این اسطوره به قیاس به سلیمان تاریخی یعنی کورش سوم و ملکه ماساگتهای سمت کشور سوهی اوستا یعنی تومیریس منتسب شده است. چه مرکز سیاسی منطقه ناوار (نامرو) در کتیبه های سومری سابوم (سبا) ذکر شده است که با سرپل ذهاب استان کرمانشاهان مطابقت دارد.

پاوه: نام این شهر کرمانشاهان به لغت اوستایی به معنی محل نگهبانی است. بسیاری از نامهای کردی کردستان و کرمانشاهان ریشه اوستایی و پهلوی دارد.

سیرجان: در تاریخ سیرجان می خوانیم: "قدیمی ترین سندی که از سیرجان به دست رسیده، نوشته ابن اثیر است که می نویسد: «گشتاسب که یکی از پادشاهان قدیم ایران بود و دین سلیمان را داشت، دین زرتشت را پذیرفت و در کوهستانی به نام تمبور(پربرکت) [در حوالی سیرجان] جای گرفت و در حالت تقیه به عبادت مشغول شد.» استاد دکتر باستانی پاریزی عقیده دارد که این کوه همان است که در شرق سیرجان و حدود چهار گنبد قرار دارد" (تاریخ سیرجان، علی اکبر وثوقی رهبری). از این مطلب می توان چنین نتیجه گرفت که نام سیرجان در اصل نه به معنی پر نعمت بوده است و چون تاریخ آن به دوره ماقبل ورود آریائیها میرسد بنابراین می توان تصور نمود که نام این شهر با کلمه عیلامی سیجان (به معنی معبد خدا) مربوط بوده است.

ماد: نام این ناحیه باستانی و مردم آن را می توان با نام الهه وجاهت و ماه و عدالت و توانگری آریائیان مادی و پارسی یعنی اشی (ارته) مربوط دانست چه این الهه و همزادش اهورامزدا (اشا) در نزد آریائیان هندی به ترتیب وارونی و وارونا آمده اند و لقب این الهه نزد ایشان مادّ است که هم به معنی شراب (هوم) و هم به معنی دانا و نجیب (آریا) است. اسکیتان (سکائیان شمال دریای سیاه) این الهه را آرتیم پسه (توجه کننده به پاکی و زیبایی) نامیده و وی را معادل ونوس آسمانی یونانیان به شمار می آورده اند. گفتنی است طبق اوستا و خبر هرودوت ایرانیان مادی و پارسی خود را بدین الهه اشی (ارته) منتسب نموده و خویشان را اشون (حامی اشه) یا ارتی (منسوب به ارت= اشه) می خوانده اند. اهورامزدا (اشا) و اشی در اساطیر ایرانی همچنین تحت نام یمه و یمی یعنی همزادان خواهر و برادر نیز معرفی گردیده اند و از اینجاست که پاسارگاد تحت همین عنوان اهورا مزدا تخت جمشید (مقر همزاد درخشان) نامیده شده است. نام ماد از سوی دیگر در مقابل نام سومری آراتتا یعنی سرزمین [مادهای] دور دست (کرمان) است.

بنابراین نام ماد مفهوم اساسی خود را از ریشه اصلی سومری/ اکدی آن و شکل ایرانی خود را از سوی دیگر از الهه شراب و جاهت دارد. مهد مادهای کهن امروزه در میان آذربایجان - اران و شروان - کردستان عراق و کردستان ترکیه و کردستان ایران است که همگی بخشی از ملت کهن ایرانی محسوب می شوند.

بلوچ: این نام را برخی لغت شناسان به معنی غبنی تاج خروس آورده اند و فردوسی نیز با آوردن کلمه خوج در مورد ایشان همین معنی را از نام آنان اراده کرده است. اما نظر به همزاد کهن نام بلوچ یعنی کوچ(قفج، خوج یعنی تاج خروس) علی القاعده می توان ریشه این نام را از کلمه بلوچ به معنی دارندگان کلاهخود بلند گرفت یعنی مردمی که از نژاد سکائیای تیز خود هستند. و این استدلال با توجه به موقعیت جغرافیایی سرزمین توران در بلوچستان پاکستان که بین کشور ثروتمند هند و سرزمینهای ثروتمند ایران عهد اشکانی و ساسانی قرار گرفته بوده است مصداق پیدا می کند. نامهای کهن بلوچستان یعنی ماگان و مکران (مکوران) را با توجه به کلمات فارسی و هندی مچه و مگیر می توان سرزمین تمساحها معنی نمود. نام بومیان باستانی کوفج (قفص، کوچ) بلوچستان را همچنین می توان از ریشه سانسکریتی گوپه (به اوستایی و پارسی گئوپای) یعنی رمه دار کوچنده گرفت. نام کهن دیگر و نام حالیه گروهی از آنان یعنی جت (گت) و براهویی را هم در لغت اوستایی می توان دامداران کوچ نشین معنی نمود. نام بنادر گواتر. مناطق بلوچستان پاکستان و بلوچستان ایران همگی از دید نژاد بخشی از ملت ایران کهن محسوب میشوند.

جاسک: نامهای این دو بندر استان هرمزگان و بلوچستان را در زبان سانسکریت به ترتیب می توان جایگاه گاوان بهتر یا شاخه درخت و جایگاه صید ماهی معنی نمود. در رابطه با این معنی نام بندر جاسک یعنی جایگاه صید ماهی، گفتنی است که یونانیان باستان مردم بومی همین ولایات ساحلی جنوبی ایران را ماهیخواران می نامیده اند. به نظر می رسد نام بندر لنگه که آن را با گوگانای خبر نثارخوس مقابله نموده اند، از کلمه بندری لنج اخذ شده باشد. چنانکه قبلاً اشاره شد، لفظ گوگانه بیشتر یادآور نام بندر کنگان استان هرمزگان است.

عیلام: نام این سرزمین را به زبانهای سامی به معنی کوهستان آورده اند در این صورت این نامی بر نواحی شمالی و شرقی آن بوده است. خود نام عیلامی کشور عیلام یعنی هلومتی به معنی سرزمین خدایی در اصل متضمن جلگه حاصلخیز خوزستان می شده است. ظاهراً ترجمه همین نام است که در اسطوره ضحاک شاهنامه به صورت ارمائیل (آرامش خدایی) ثبت شده است. بعدها در شرق عیلام قبایل پارسی دروسیان (جنگلیها) سکنی گزیدند که اکنون آن سرزمین به نام ایشان کهگیلویه (کوهستان مردم جنگلی) نامیده میشود. در این رابطه نام شهرسیرجان کرمان را با توجه به نام معبد باستانی میر زیبر (معبد بلند، زیگورات) آن می توان مأخوذ از نام سیجان عیلامی به معنی خانه خدا شمرد.

شمیرانات: این نام از دو بخش «شمی» یا «سمی» یا «شم» به معنی «بلند»، و «ران» به معنی «جای» تشکیل شده است که روی هم، «بلندجای» را گویند. (در مقابل «تهران» (ته + ران) به معنی «پایین جا». در متون قدیمی این منطقه را قلعه شمیران گفته اند. در مقابل احمد کسروی ریشه لغوی نام این منطقه را چنین دانسته است: «ران» به معنی جایگاه و سرزمین است، و «سمی» یا «شمی» به معنای سرد است و لذا شمیران (شمیرام، شمیرم،

شمیلان، سمیران و سمیرم) به معنای جای سرد یا سردسیر است». نکته‌ای که بر مطلب بالا می‌توان افزود این است که این اسم به حالت جمع و به صورت شمیرانات که امروزه مصطلح شده است، غلط است زیرا شمیران نام عمومی این منطقه است که دارای چندین روستاست و از میان آن‌ها سی روستا در کوهستان قرار دارند و آب و هوای هفده قریه کاملاً سردسیری است. همچنین منطقه ای به نام شمیران با آب و هوای مشابه شمیران تهران در بیت المقدس وجود دارد

قوت میدانی: نام محلی است واقع در شهر تبریز که آنرا به غلط به میدان قطب تغییر داده اند. مؤلف «خلاصه الادیان» در مطلبی راجع به تبریز تذکر می‌دهد که: «توتم پرستی در علائم ملی بعضی از اقوام ونیز درنام بعضی از شهرها اثر گذاشته است. مثلاً شهر برن، پایتخت کشور سوئیس به معنای خرس میباشد که زمانی این حیوان توتم آن قوم بوده است و یا «قوت میدانی» (که بمعنی میدان گرگ است) میتواند دلالت بر آن باشد که روزگاران پیشین این حیوان توتم این سرزمین بوده است.

نتایج و پیشنهادات :

با توجه به مطالب ذکر شده اهمیت نام های کهن جغرافیایی در تبیین جغرافیایی نواحی فرهنگی روشن می شود. زیرا زبان جزء جدایی ناپذیر فرهنگ گروه های انسانی است و بکارگیری نام هایی برای عوارض جغرافیایی نمی تواند خارج از زبان گروه انسانی باشد. به ویژه که در گذشته این امر نمی توانست متأثر از سیاست های رسمی پیاده شده از سوی دولت مدرن و پدیده ارتباطات به مفهوم عصر حاضر باشد، بنابراین نام های کهن جغرافیایی می تواند به عنوان ابزاری مفید در ریشه یابی و تبیین مسائل و وضعیت نواحی فرهنگی مورد استفاده قرار گیرد.

با توجه به مشکلات دسترسی به منابع پیشنهاد می شود کتب و نشریات غنی در دسترس عموم علی الخصوص دانشجویان رشته جغرافیا در گرایشهای مختلف که با این موضوعات مرتبط می باشند، چه در کتابخانه های دانشگاهی و چه در کتابخانه های شهری قرار گیرد.

مراجع

- حسن پیرنیا. / ایران باستان، جلد سوم. ص ۲۶۴۵
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه > تاریخ /شکائیان (درر التیجان)، به کوشش نهمت احمدی، صفحه ۸۱۴
- جلال فرهمند، حومه طهران (۱)، ماهنامه الکترونیکی بهارستان، شماره ۲۷
- شهرستان شمیرانات، وبگاه فرمانداری شمیرانات، بازیابی ۸ آوریل ۲۰۰۸
- عطاءالله عبدی، مریم لطفی، مقاله ی نام های جغرافیایی در منابع کهن تاریخی
- مجید رضازاده عموزین الدینی – تاریخ تبریز از دوران باستان تا برآمدن مغولان- نشر اختر ۱۳۸۰.
- شمس الدین دمشقی معروف به شیخ ربوه، ترجمه سید حمید طبیبیان، نخبه/الدهر، صفحه ۳۱۳.
- سایت اینترنتی <http://iranbax.ir>
- سایت اینترنتی <http://generaleshop.com>